

بررسی تحلیلی محدوده های جغرافیایی واداری ساتراپی های هخامنشی در کتیبه بیستون

دکتر محمد تقی ایمان پور^۱

علی اکبر شهبادی^۲

چکیده:

کوروش بزرگ با غلبه بر ماد، لیدیه و بابل، شاهنشاهی هخامنشی را تاسیس کرد. جانشینان وی، مخصوصاً کمبوجیه و بعد داریوش توانستند آن را از شرق تا رود سند و در غرب تا مدیترانه و رود نیل گسترش دهند. برای اداره بهتر این شاهنشاهی داریوش کشور را به ساتراپی های متعدد تقسیم کرد که این تقسیمات در کتیبه داریوش در بیستون منعکس شده است.

در این مقاله تلاش شده است با استناد به کتیبه بیستون و مقایسه آن ها با سایر کتیبه ها و منابع دیگر مانند منابع یونانی، عبری و نیز یافته های باستانشناسی و دانش زبانشناسی محدوده جغرافیایی هر یک از ساتراپ های هخامنشی مشخص گردد. در پایان نیز سعی شده است تا علل بعضی از تغییرات در تعداد، محدوده جغرافیایی و جایگاه سیاسی ساتراپ ها در سایر کتیبه ها با استفاده از روش تحقیقات تاریخی تحلیل گردد.

واژه های کلیدی: کوروش بزرگ، داریوش بزرگ، سنگ نبشته های هخامنشی، ساتراپی های هخامنشی

^۱ عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

^۲ کارشناسی ارشد ایران باستان

تاریخ دریافت: ۸۹/۶/۳۰ تاریخ تایید: ۸۹/۱۲/۱۶

کوروش پس از غلبه بر مادها موفق شد لیدیه و سرزمین‌های مجاور آن یعنی اورارتو در شرق آسیای صغیر (آناتولی) و کاپادوکیه را نیز تصرف کند.^۳ وی پس از تصرف لیدیه، و استراحتی کوتاه در پارس به سوی شرق شتافت و در آغاز عملیات به گفته گزنفون «هیرکانی‌ها خودخواسته رهبری وی (کوروش) را پذیرفتند» (Cyropaedia IV, ۱-۲). پس از آن برای ایجاد امنیت در مرزهای شرقی به سمت بلخ و خوارزم رفت و این سرزمین‌ها را ضمیمه ایران کرد.^۴ وی پس از اطمینان از مرزهای شرقی به سوی بابل لشکر کشید و آن‌جا را تصرف کرد.^۵ پس از فتح بابل، وی در استوانه خود به تعدادی از سرزمین‌های تحت سلطه پارسیان که طبق ادعای او، از دریای زبرین تا دریای زیرین (دریای مدیترانه تا خلیج فارس) را در بر می‌گرفت؛ شامل [بابل]، آشور، [از] شوش، اکد، اشنون (Ešnunna)، زمین (Zamban)، م- تورنو (Me-Turnu)، در (Der)، اشاره می‌کند (CB، بند ۷، سطرهای ۳۱-۲۹).^۶ پسرش کمبوجیه در تعقیب سیاست‌های پدر، ابتدا به سرکوب قوم سکاها پرداخت تا خیالش را از مرزهای شرقی راحت کند و سپس به سمت مرکز مهم غله‌ی دنیا یعنی مصر حرکت نمود و آن کشور را تصرف و شاهنشاهی پارسیان را تا شمال آفریقا گسترش داد (هرودت، کتاب III، بندهای ۱۷-۱).^۷ پس از مرگ کمبوجیه در مسیر برگشت از مصر و قتل بردیا (گئوماته)، داریوش در ۵۲۲ پ. م. به قدرت رسید.^۸ دو سال آغازین فرمانروایی داریوش در مقابله با شورش‌هایی گذشت که در سراسر کشور علیه وی شکل گرفت. داریوش پس از ایجاد آرامش در کشور به ساماندهی و تقسیم آن به ساتراپ‌های مختلف پرداخت. وی در کتیبه بیستون از ۲۳ ساتراپی نام می‌برد که عبارت بودند از: پارسه / ārsa (پارس)، هوج / Uvja^h (عیلام)، بایروش / Bābiruš (بابل)، آثورا / Aθurā (میان رودان شمالی)، اربایه / Arabāya (حاشیه شمالی عربستان و حوالی اردن)، مودرایه / Mudrāya (مصر) تی‌یی دریه / tyaiy: drayahyā (آنان که در دریایند=جزیره نشینان دریای اژه)، اسپرد / Sparda (لیدیه)، یئونه / Yauna (یونانیان آسیای کوچک)، ماد / Māda (ماد)، ارمینه / Armina (ارمنستان)، کت پتوکه / Katpatuka (کاپادوکیه، سرزمین مرکزی ترکیه امروزی)، پرتو / Parθava (پارت)، زرنک / Zraⁿka (سیستان)، هریو / Haraiva (هرات)، اوارزمی / Uvārazmiy (خوارزم)، باختیش / Baxtriš (بلخ)، سوگود / Suguda (سغد).

^۳ - نگاه کنید به:

Amelie Kuhrt, *The Persian Empire: A Corpus of Sources from the Achaemenid*, (London, Routledge, ۲۰۰۷), pp.۶۰-۶۸;

مقایسه کنید با: پی. یر بریان، *تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کوروش تا اسکندر)*، ترجمه‌ی دکتر مهدی سمسار (تهران، انتشارات زریاب، چاپ سوم، جلد اول ۱۳۷۹).

^۴ - محمد آ. داندامایف، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه‌ی خشایار بهاری، (تهران، نشر کارنگ، ۱۳۸۱)، صص ۶۶-۵۷.

^۵ - جهت اطلاع از فتح بابل نگاه کنید به: داندامایف، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، صص ۹۶-۶۷.

^۶ - Maria Brosius, *The Persian Empire from Cyrus II to Artaxerxes I*, (London, The London Association of Classical Teachers, ۲۰۰۰), p.۱۱.

^۷ - داندامایف، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، صص ۱۱۷-۱۰۳.

^۸ - محمد آ. داندامایف، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه‌ی خشایار بهاری، (تهران، نشر کارنگ، ۱۳۸۱)، صص ۱۳۱-۱۲۱.

گندار/Gaⁿdāra(فندهار)، سکا /Saka(سکاها) تَتَّگوش/θataguš(ناحیه گله خیز پنجاب؟)،
هَرَووتیش/Harauvatiš(آراخوزیا، رنج)، مکه /Maka(مکران)(DB، بند۶).^۹

در این مقاله تلاش شده است به معرفی سرزمین های تحت سلطه پارسیان و محدوده جغرافیایی هر یک از ساتراپی ها با تکیه بر سنگ نبشته بیستون و مقایسه آن با سایر کتیبه های این دوره و سایر منابع پرداخته شود.

محدوده جغرافیایی ساتراپ های هخامنشی در کتیبه بیستون

۱- پارس

از پارس، خاستگاه پارسیان در منابع کلاسیک به عنوان پرسیس (Persis)،^{۱۰} و در کتیبه های پارسی باستان پارسه و در منابع آشوری تحت نام های پارسوا (Parsuā)، پارسواش (Parsuaš) و پارسوماش (Parsumaš) نام برده شده است.^{۱۱} و در صورت اکدی (Parsava یا Pārsava) آمده است.^{۱۲}

با توجه به پراکندگی قبایل پارسی به نظر می رسد که پارسه در این زمان شامل سرزمین های بین قلمرو عیلامی در غرب، کرمان و یزد در شرق، اصفهان در شمال و خلیج فارس در جنوب را در بر می گرفت.^{۱۳} آن گونه که از الواح گلی تخت جمشید بر می آید بیش از صد شهر کوچک و بزرگ در پارس وجود داشت که می توان به عنوان مثال از بدراکاتاش (Badra Kataš) شاید پاسارگاد، شیراز (تیرازیش Tirazziš) و نیریز (نارزاش Narzzaš) در مرکز فارس، طارم (تروا Tarava)، راکان (شاید ارجان در نزدیک بهبهان) و نیز شاید هونر (Hunar) که هینتس در جنوب ایذه می داند، نام برد.^{۱۴}

۲- عیلام

۹-

R.G Kent , *Old Persian, Grammar, Texts , Lexicon*, (New Have, Connecticut , American Oriental Society , ۱۹۵۳ second edition), p. ۱۱۷.

^{۱۰} - یوزف ویسهوفر، تاریخ پارس از اسکندر مقدونی تا مهرداد اشکانی، ترجمه ی هوشنگ صادقی، (تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز ، ۱۳۸۸) ص ۱،
^{۱۱} - در باره سرزمین پارسه، پارسوا.. نگاه کنید به: محمد تقی ایمان پور، "مکان جغرافیایی پارسوا، پارسواش و پارسوماش"، *فصلنامه ی مطالعات تاریخی ضمیمه ی مجله ی دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی مشهد*، (مشهد، ۱۳۸۲) سال اول، شماره های اول و دوم، ص ۳۷. مقایسه کنید با: جان مانوئل کوک، "ظهور هخامنشیان و بنیانگذاری امپراتوری هخامنشی"، *تاریخ ایران (دوره ی هخامنشیان)*، از مجموعه ی کمبریج، جلد دوم، ترجمه ی مرتضی ثاقب فر، (تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۵)، ص ۵۸؛ برای اطلاع بیشتر پیرامون حضور پارسیان در پارس از نیمه ی هزار دوم نگاه کنید:

L. D. Levine, 'Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros-II', *Iran* ۱۲, (۱۹۷۴), pp. ۹۹-۱۲۲.

^{۱۲} - پی یر لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ترجمه ی نازیلا خلغالی، (تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ دوم ۱۳۸۶)، ص ۱۴۸. نیز نگاه کنید به:
Chul-Hyun Bae, *Comparative Studies of King Darius's Bisitun Inscription*, A Phd thesis which has been submitted to Harvard University (Harvard University, ۲۰۰۴), p. ۸۳.

^{۱۳} - Imanpour, *The land of Parsa, The first Persian homeland*:: p. ۱۷۵.

^{۱۴} - کوک، ظهور هخامنشیان و بنیانگذاری امپراتوری هخامنشی، ص ۵۹. مقایسه کنید با: محمد تقی ایمان پور، «ریشه شناسی و وجه تسمیه پاسارگاد اولین پایتخت پارسیان»، *فصلنامه ی مطالعات تاریخی مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، (مشهد، ۱۳۸۶) سال چهارم، شماره ۱۵۶، صص ۱۵-۱.

در نسخه ی عیلامی بیستون، نام عیلام به صورت هل هتمتی (Hal Hatamti) به معنی سرزمین مقدس آمده است (DB، بند ۶).^{۱۵} بابلی ها قسمت مرتفع سرزمینی را که در شرق بابل قرار داشت، الامتو (Elamtu) یا الام (Elam)، یعنی «کوهستان»، و شاید «کشور طلوع خورشید» یعنی مشرق می نامیدند. در تورات کلمه ی عیلام آمده است. سرزمین عیلام از غرب به دجله، از شرق به بخشی از فارس، از شمال به کوه های بختیاری و از جنوب به خلیج فارس تا بوشهر محدود می شده است. به طور کلی عیلام از دو بخش کوهستانی و دشت تشکیل می شده است.^{۱۶} مرکز این ساتراپی شهر شوش بوده است.^{۱۷} باستان شناسان منطقه ی شوش را ادامه ی طبیعی دشت های جنوبی میان رودان می دانند^{۱۸} از جمله شهرهای مهم عیلام، ماداکتو، هایدالو در خرم آباد کنونی، لیان (بوشهر امروز) بوده است.^{۱۹} شهرشوش مبداء راهی بوده به نام راه شاهی که به سارد و تخت جمشید وصل می شد.^{۲۰} این ساتراپی تا زمانی که جزء ساتراپی پارس بود از پرداخت مالیات معاف بود. اما داریوش پس از سرکوبی شورش پارس، عیلام را از این ساتراپی جدا کرد.^{۲۱}

۳- بابل

نام قوم و شهر بابل در فارسی باستان، بایبرو (Bābairu) است (DB، بند ۶). واژه ی بابلی باب ایلو (Bāb-ilu)، به معنی «در» یا «کاخ خدا» آمده است.^{۲۲} بابل از جانب غرب به صحرای عربستان، از شمال به دشت مرتفع میان رودان به سرزمین آشوری ها و در شرق به سرزمین عیلام و کوه های زاگرس و بالاخره در جنوب به خلیج فارس محدود می شد.^{۲۳} کورش پس از غلبه بر نبونید، بر سرزمین های تحت سلطه او شامل لیدی و ارمنستان در شمال، مصر در جنوب، آبادی های بزرگ و راه های شمال شبه جزیره عربستان امروزی به تصرف در آورد. این سرزمین پهناور در آغاز یک واحد و به نام «بابل و آن سوی رود» اداره می شد.^{۲۴} این ساتراپی در زمان داریوش دو قسمت شد، اما هر دو بخش از بابل اداره می شد؛ چرا که ساتراپ آن سوی رود (ابرنهر) همواره در قبال ساتراپ بابل مسئول بود.

۴- آشور

^{۱۵} - گری یو سوزینی فرانسواز و دیگران، سنگ نبشته داریوش بزرگ در بیستون (عیلامی - هخامنشی)، ترجمه ی داریوش اکبر زاده، (تهران، موسسه فرهنگی انتشاراتی پازینه، ۱۳۸۷)، ص ۵.

^{۱۶} - پیر آمیه، تاریخ عیلام، ترجمه ی شیرین بیانی، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۲)، ص ۲.

^{۱۷} -

D. T. Potts, *The Archaeology of Elam: Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*, (Cambridge, ۱۹۹۹), p. ۹-۱۵.

^{۱۸} - عباس علیزاده، شکل گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام باستان، (تهران، انتشارات سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، ۱۳۸۷)، ص ۳۹؛

^{۱۹} - پی بر بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کورش تا اسکندر)، ص ۷۵. درباره لیان نگاه کنید به:

M., Pézard, (۱۹۱۴), *Mission à Bender Bouchir. Mémoires de la Délégation en Perse* ۱۵. Paris.

^{۲۰} - عبدالمجید ارفعی، 'جاده ی شاهی شوش تخت جمشید' در *قافله سالار سخن*، (تهران، ۱۳۷۰) خانلری، صص ۴۵-۲۹.

^{۲۱} - حسینقلی ستوده، «قلمرو شاهنشاهی هخامنشی»، *مجله ی بررسی های تاریخی*، (تهران، ۱۳۵۰)، شماره ی مسلسل ۳۴-۳۳، مهر شماره مخصوص، ص ۱۰۵.

^{۲۲} - لوکوک، *کتابچه های هخامنشی*، ص ۱۴۷.

^{۲۳} - رقیه بهزادی، *قوم های کهن در قفقاز، ماورای قفقاز، بین النهرین و هلال حاصلخیز*، (تهران، نشر نی، چاپ دوم ۱۳۸۴)، ص ۱۹۴.

^{۲۴} - آملی کورت، «بابلیه هخامنشی: منابع و مشکلات»، *تاریخ هخامنشیان: مرکز و پیرامون*، کارگاه هخامنشی، جلد ۴، ۱۳۸۸، ص ۲۶۰.

واژه ی فارسی باستانی که بر این سرزمین اطلاق می شد، آثورا (Aθurā) است (DB، بند ۶). حدود بخش شمالی آشور، نواحی کوهستانی ارمنستان بود که دجله از آن سرچشمه می گرفت.^{۲۵} در بخش شرقی آشور، سلسله کوه های زاگرس و بخش جنوبی آن، دشتی مرکب از آبرفت هایی قرار داشت که آشور را از بابل جدا می کرد.^{۲۶} هرودت سرزمین های کناره دریای مدیترانه شامل سراسر فنیقیه، بخشی از فلسطین، سوریه و قبرس را در ساتراپی پنجم قرار می دهد (کتاب III، بند ۹۱). حتی حدس زده می شود که شاید قبرس نیز جزء ساتراپی آشور بوده است. زیرا در یکی از الواح از محلی به نام کو-پیر-ریب-یا-پ (Ku-pir-ri-ya-ip) نام برده شده است که آن را با جزیره ی کیپروس (Kipros) (قبرس) یکی می دانند.^{۲۷} چنان که از متن گزنفون برمی آید شاید حلب یا طرابلس (آنازایس، I، ۴، ۱۰) و دمشق پایتخت این ساتراپی بوده باشد.^{۲۸}

۵- اربایه (عربستان)

مردمی از سرزمین اربایه (Arabāya) یا عربستان در سال بیست و دوم پادشاهی داریوش اول به عنوان کارگر در تخت جمشید کار می کرده اند. (PFT، ۱۴۷۷، ۷-۵).^{۲۹} یگانه سند شناخته شده در رابطه با اعراب، پیروزی کورش اول بر آراگدوس (Aragdus) سلطان عرب است (Cyropeadia, II, ۱، ۵). اما به نظر می رسد شمال شبه جزیره عربستان، تیما و دومات حد جنوبی ساتراپی عربستان بوده باشد. از آن جایی که در مرکز منطقه ی چادرنشینان بیابانگرد زندگی می کرده اند، گمان نمی رود حاشیه ای غربی (قلمروهای ددانی و لیهانی) و شرقی هجر (hgr) جزء این نام گذاری باشند.^{۳۰} در فهرست اقوام تابعه بر پایه ی مجسمه ی داریوش واژه هجر برای اشاره به اعراب به کار رفته که در دوره ی بطلمیوسیان در شمال غربی عربستان شناخته شده بوده اند.^{۳۱} هرودت نقل می کند که اعراب از جمله اقوامی بوده اند که به ایران خراج نمی پرداخته اند. (کتاب III، بند ۹۱). ولی در مقابل هر ساله هدیه ای برابر با ۱۰۰۰ تالان کندر به شاه می دادند (کتاب III، بند ۹۷).

۶- مودرایه (مصر)

مصریان در فارسی باستان تحت عنوان مودرایه (Mudrāya) خوانده می شدند (DB، بند ۶). در زبان بابلی، می سیر (Mi-sir)، در عبری میسرایم (Misrayim) (تثنیه: دو مصری) و در عربی مصر به کار رفته است. حدس بر آن است که مادها این واژه را به صورت Mizrāya یا Muzrāya وام گرفته اند، سپس پارسیان در قیاس با برابرهای متعددی که میان Z در زبان مادی و d در زبان فارسی وجود دارد، آن را فارسی کرده اند و به صورت Mudrāya در آوردند که در

^{۲۵} - بهزادی، قوم های کهن در قفقاز، ماورای قفقاز، بین النهرین و هلال حاصلخیز، ص ۲۵۱.

^{۲۶} - همان جا.

^{۲۷} - هاید ماری، کخ پژوهش های هخامنشی (پژوهش هایی بر پایه لوحه های باز یافته از تخت جمشید)، ترجمه ی امیر حسین شالچی، (تهران، نشر آتیه، ۱۳۷۹)، ص ۴۰-۳۹.

^{۲۸} - ریچارد فرای، تاریخ باستانی ایران، ترجمه ی مسعود رجب نیا (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۸، ص ۱۸۶.

^{۲۹} دیوید ف. گراف، "عربستان در دوره ی هخامنشیان"، تاریخ هخامنشیان: مرکز و پیرامون، کارگاه هخامنشی، جلد ۴، ص ۲۰۹.

^{۳۰} - ژان فرانسوا سال، "هخامنشیان در خلیج فارس"، تاریخ هخامنشیان: مرکز و پیرامون، کارگاه هخامنشی، جلد ۴، ص ۱۹۰.

^{۳۱} - Roaf, M., (۱۹۷۴), "The Subject People on the Base of the Statue of Darius", CDAFI ۴, p. ۱۳۶.

کتیبه‌ها انعکاس یافته است.^{۳۲} مصریان قدیم خود را کی مست می نامیدند که به معنای سیاه است زیرا زمین‌های مصر را زمین سیاه و اراضی کویر را زمین سرخ می دانستند.^{۳۳} مرزهای مصر پیوسته به سبب ویژگی‌های جغرافیایی ثابت بود. تنها مرزهای جنوبی زیر فرمان هخامنشیان در کنار نیل همواره تغییر می کرد.^{۳۴}

۷- دریانشینان

درايوش در کتیبه بیستون و پیش از ساتراپی لیدیه و یونان از دریا نشینان (تی یی دریه/tyaiy:drayahyā) نام می برد که به نظر می رسد بیشتر اشاره به یونانیان جزایر دریای اژه باشد؛ چنانکه بعدها درایوش در کتیبه‌های بعدی خود در کتیبه‌های تخت جمشید و نقش رستم (DPe، بند ۲؛ DNe، سطر ۲۶) بطور مشخص از آنها تحت نام "یونانیان دریا نشین" (Yauna: takabarā) نام می برد (نگاه کنید به شماره ۹ یونانیان).

۸- سارد(لیدی)

این ساتراپی را با واژه اسپرده (Sparda) از روی نام پایتختش می شناسیم (DB، بند ۶). کورش لیدی را به دو ساتراپی تقسیم کرد: مرکز یکی از آنها سارد و دیگری داسکیلیون بود.^{۳۵} سارد(پایتخت کهن لیدی) در واقع مرکز هخامنشیان در آسیای صغیر بود و نقش مهمی در کنترل آن منطقه داشت.^{۳۶} داسکیلیون مرکز دیگر، که سرزمین‌های کم ارتفاع موسیا، بیتونیا در اطراف رود سانگاریوس (صقاریه فعلی در ترکیه) را کنترل می کرد،^{۳۷} در جنوب دریای مرمره قرار داشت. تا آغاز قرن چهارم ق.م این ساتراپی در سراسر دشت فریگیه تا تیانا (Tyana) و نزدیکی‌های دروازه کلیکیه ادامه داشت و ظاهراً کاپادوکیه را نیز شامل می شد. به علاوه با توجه به نقش برجسته‌های یونانی و مهرهای هخامنشی یافته شده در داسکیلیون می توان گفت، اسپرده تمام فلات آناتولی مرکزی را در بر می گرفت.^{۳۸}

۹- یئونا(یونانیان)

این ساتراپی را همواره، یئونا (Yaunā) نامیده شده است، اما در فهرست‌های ساتراپی‌ها در بعضی از کتیبه‌ها از گروه‌های مختلفی از آنها مانند «یونانیان آن سوی دریا» (Yauna:tya:paradraya)، «یونانیان سپردار» (Yauna: takabarā)، «یونانیانی که روی دریا هستند» (ساکن جزایر tyaiy:drayahyā)، «یونانیانی که در روی زمینند» (Yauna:tyaiy:uškahyā) نام برده شده است (DPe، بند ۲؛ DNe، سطر ۲۶). گاه نیز با روش حذف به قرینه آن‌ها را «مردمان آن سوی دریا» و «سرزمین دریا» (DSaa، متن بابلی) می خوانند. با این حال در فهرست هرودت یونانیان تنها یک ساتراپی واحد را تشکیل می دهند. منظور از یونانیان شاید یونانیان ساحل غربی آسیای صغیراند چرا که

^{۳۲} - لوکوک، کتیبه‌های هخامنشی، صص ۱۵۶-۱۵۵.

^{۳۳} - محمد جواد، مشکور، ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)، تهران، انتشارات اشرفی، چاپ پنجم ۱۳۶۷، ص ۹.

^{۳۴} - فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۱۸۶.

^{۳۵} - مرتضی احتشام، ایران در زمان هخامنشیان، (تهران، چاپخانه زر، ۲۵۳۵)، ص ۱۳۷.

^{۳۶} - فرای، تاریخ باستانی ایران، ۱۸۹.

^{۳۸} Cook, The Persian Empire, (New York, Chaucer Press, ۱۹۸۳), p. ۲۰۱

^{۳۸} - کوک، ظهور هخامنشیان و بنیانگذاری امپراتوری هخامنشی، ص ۸۹.

پس از فتح لیدی توسط کورش آنان تابع ایران شدند.^{۳۹} با این حال هرودت آنان را در ساتراپی اول خود جای می دهد و نیز به مردم بومی کاری ها، لیکي ها و پامفلی ها اشاره می کند(کتاب III، بند ۹۱). از آن جایی که داریوش غربی ترین سرزمین خود را سارد می داند به نظر می رسد یونان تابع سارد بوده است(DPh، بند ۲).

۱۰- ماد

ماد از جمله ساتراپی هایی است که در کتیبه بیستون در ردیف دهم و در کتیبه شوش در ردیف سوم و پس از آن در تمامی کتیبه های هخامنشی در ردیف دوم پس از پارسه آورده شده است که نشانگر تحول در جایگاه سیاسی این ساتراپ در دوره داریوش می باشد. قلمرو ساتراپ ماد، ایالت وسیعی بود که از ارتفاعات زاگرس مرکزی در غرب و آذربایجان در شمال غربی و دروازه های خزر در شمال و دشت نمک در شرق کشیده شده بود.^{۴۰} سرزمین ماد شامل سه بخش اصلی بود: الف) ماد آتروپاتن که شامل آذربایجان و کردستان بود. ب) ماد سفلی که از طرف شمال به کوه های البرز و از غرب به بلندی های زاگرس محدود می شد و حد شرقی آن دشت کویر مرکزی ایران بود. ج) ماد پارتاکنا(Paretakena) از شمال به اکباتان و از جنوب شرق به بیابانی در فارس و از سوی جنوب غربی به رشته کوه هایی در شرق عیلام محدود می شد.^{۴۱} مرکز حکومت ماد اکباتان بود که راه های کاروان رویی این شهر را در غرب به ماد آتروپاتن و میان رودان(بابل)، در شرق به سرزمین پارت، در جنوب به سرزمین عیلام و پارتاکنا(ناحیه اصفهان) وصل می کرد.^{۴۲}

۱۱- ارمنستان (ارمینه)

نام این سرزمین در متون اکدی، اوراشتو(U-ra-aš-tu) و در آرامی، آرت(Arrt) آمده است، در حالی که در متن فارسی باستان از آن تحت عنوان ارمینه(Armina) و در عیلامی bar-mi-nu-ja ذکر شده است.^{۴۳} در کتیبه های فارسی باستان از ارمنستان به عنوان یک ساتراپی نام برده شده است(DB، بند ۶)، اما هرودت آن جا را مرکب از دو نومس می داند(کتاب III، بند ۹۶). هرودت ساتراپی شرقی را شامل «ماتیان ها»، «ساسپری ها» و «آلارودی ها» در جایگاه هیجدهم می آورد(کتاب III، بند ۹۳). ماتیان ها با مادها در کردستان و ساسپری ها با آذربایجان همسایه بودند و آلارودی ها ظاهراً نام «اورارتو» یا آرارات را برای خود حفظ کردند.^{۴۴} در مرز شمالی ارمنستان گرجیان و آلبانیان و دیگر مردم کوه های قفقاز قرار داشتند.^{۴۵}

۱۲- کاپادوکیه (کت پتوکه)

۵۰- Cook, *The Persian Empire*, p. ۲۰۱.

^{۴۰} - ایمان پور، مکان جغرافیایی پارسوا، پارسواش و پارسوماش، ص ۳۷.

^{۴۱} - میخائیل میخائیلویچ دیاکونف، *تاریخ ماد*، ترجمه ی کریم کشاورز، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۷۷)، صص ۹۰-۷۹.

^{۴۲} - دیاکونف، *تاریخ ماد*، ص ۸۹ همچنین نگاه کنید به:

M. T Imanpour, "The Medes and Persians: Were the Persians ever Ruled by the Medes?", *Nāme-ye Irān-e Bāstān* (The International Journal of Ancient Iranian Studies), (۲۰۰۲-۲۰۰۳) ۲ (۲): pp. ۶۱-۸ pp. ۶۱-۸۱.

^{۴۳} - محمد. آندامایف، «دولت هخامنشی»، *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*، ترجمه ی کیخسرو کشاورز، (تهران، مروارید، چاپ دوم ۱۳۸۶)، ص ۱۲۰.

^{۴۴} - Cook, *The Persian Empire*, p. ۱۹۶.

^{۴۵} - فرای، *تاریخ باستانی ایران*، ص ۱۸۳.

در فارسی باستان، کت پتوکه (Katpatuka) آمده است (DB، بند ۶). کاپادوکیه سرزمینی بود که یونانیان آن را خوب می‌شناختند. طبق گزارش‌های آنها کاپادوکیه در شرق آسیای صغیر و در شمال کیلیکیه میان رودهای هالیس و فرات واقع شده بود و تا دریای سیاه امتداد داشت.^{۴۶} کاپادوکیه از غرب به پافلاگونیه و از جنوب به کوه‌های توروس و از مشرق به ارمنستان محدود می‌شد.^{۴۷} این ساتراپی به دو قسمت کاپادوکیه بزرگ و کاپادوکیه کوچک تقسیم می‌شد.^{۴۸} شاید کاپادوکیه با مردم هلس پونت (داردانل)، فریگی، تراکیه (در شمال دریای اژه)، پافلاگونی (در شمال آسیای صغیر و در ساحل دریای سیاه) و ماریاندینی (در ساحل دریای سیاه) حوزه‌ی مالیاتی سوم را تشکیل می‌داده‌اند.^{۴۹} مازاکا پایتخت آن بود و شهرهای مهم آن تیانا و میلث بوده است.^{۵۰}

۱۳- پارت

در سالنامه‌های آشوریان از سرزمینی در جنوب دریای خزر به نام پارتو (Partoukka) یاد شده است که ظاهراً همان ایالت پارت است.^{۵۱} در نبشته‌ی بیستون از ساتراپی پرتوه (Parθava / دنده، پهلو و کنار) نام برده شده است.^{۵۲} محدوده‌ی دقیق ناحیه‌ی پرتوه، ساتراپ هخامنشی، هنوز هم نامشخص است.^{۵۳} ولی به نظر می‌رسد این سرزمین شامل هیرکانیا (ورکانه Varkāna)، گرگان کنونی بوده است که در امتداد دشت‌های ساحلی^{۵۴} و پایتخت آن زدرکرته نزدیک کرانه‌های جنوبی دریای خزر قرار داشت (آرین، III، ۲۵).^{۵۵} ساتراپی پرتوه از طرف مغرب در دربند دریای گرگان با ساتراپی ماد همسایه بود و خوار (Xwara) اولین ناحیه‌ی پارت از سمت مغرب در مشرق دربند دریای خزر قرار داشت.^{۵۶} هردوت پارت‌ها را با خوارزمیان، سغدیان و آریاها، در منطقه‌ی مالیاتی شانزدهم قرار می‌دهد.^{۵۷} بر خلاف وی، آرین و دیودور از پارت‌ها و هیرکانیان هم چون استان‌های جداگانه‌ای سخن می‌گویند (دیودور، کتاب II، بند ۲؛ آرین، III، ۲۵).^{۵۸} البته هیرکانیان به جز در کتیبه بیستون در هیچ سنگ نبشته هخامنشی نیامده است. اما در الواح تخت جمشید تنها در یک سند از

^{۵۷}-Cook, *The Persian Empire*, p. ۱۹۹.

^{۴۷} - مشکور، *ایران در عهد باستان*، ص ۹.

^{۴۸} - فرخ ملک زاده، «نقش ساتراپی‌های تابعه در شاهنشاهی هخامنشی»، *مجله‌ی بررسی‌های تاریخی*، (تهران، ۱۳۵۱)، شماره ۱ ششم، سال هفتم، ص ۲۰.

^{۴۹} - ستوده، *قلمرو شاهنشاهی هخامنشی*، ص ۱۲۲.

^{۵۰} - مهیار خلیلی، (وبراستار)، *خلاصه‌ی تاریخ کنزیاس از کورش تا اردشیر (معروف به خلاصه فوتیوس)*، ترجمه‌ی کامیاب خلیلی، (تهران، نشر کارنگ، ۱۳۸۰)، ص ۱۴۱.

^{۵۱} - آندره ورستاندیک، *تاریخ امپراتوری اشکانیان*، ترجمه‌ی محمود بهفروزی، (تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۶)، ص ۱۴؛ محمد جواد مشکور، *تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان*

«پارتیان یا پهلویان قدیم»، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ سوم (۱۳۷۴)، ص ۱۰۳.

^{۵۲} - کلاوس شیممان، *مبانی تاریخ پارتیان*، ترجمه‌ی هوشنگ صادقی، (تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۴)، ص ۱۷؛ چنگیز مولایی، *راهنمای زبان فارسی باستان* (دستور زبان، گزیده‌ی متون، واژه‌نامه)، (تهران، نشر مهرانمک، چاپ دوم (۱۳۸۷)، ص ۲۰۱.

^{۵۳} - یعقوب محمدی فر، *باستان‌شناسی و هنر اشکانی*، (تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۷)، ص ۲۰.

^{۵۴} - ویلم وکل سانگ، «هخامنشیان و هندوستان»، *تاریخ هخامنشیان*، جلد ۴، ص ۱۸۵.

^{۵۵} - به نقل از: آرین، *لشکرکشی اسکندر*، ترجمه‌ی محسن خادم، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۸)، ص ۱۲۴.

^{۵۶} - ستوده، *قلمرو شاهنشاهی هخامنشی*، ص ۱۰۶.

^{۵۷} - هردوت، *تواریخ*، ترجمه‌ی ع. وحید مازندرانی، (تهران، انتشارات افراسیاب، چاپ دوم (۱۳۸۰)، ص ۲۲۴.

^{۵۸} - به نقل از: دیودور سیسیلی، *ایران و شرق باستان در کتابخانه‌ی تاریخی*، ترجمه‌ی حمید بیگس شورکایی، اسماعیل سنگاری (تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۴). آرین،

لشکرکشی اسکندر، ص ۱۲۴.

مسافران هیرکانیه سخن به میان می آید.^{۵۹} به نظر می رسد که در زمان خشیارشا گرگان شاید به سبب اهمیت موقعیت آن به شکل یک ساتراپی جداگانه ای در آمد(هردوت، VII، بند ۶۲)، اما در پایان روزگار هخامنشی بار دیگر به ساتراپی پارت پیوست(آرین، III، ۸ و ۴).^{۶۰}

۱۴- زرنک (سیستان)

در کتیبه های عهد هخامنشی سیستان به شکل زرنک(Zraⁿka) آمده است(DB، بند ۶) که شاید همان چهاردهمین نومس(nomos) هرودت به نام درنگیانا باشد(کتاب III، بند ۹۲).^{۶۱} پس از ورود سکاها در زمان اردوان اول اشکانی به این منطقه به سکستان تغییر نام داد.^{۶۲} در دوره اسلامی این نام به زرنج تغییر کرد.^{۶۳} ظاهراً درنگیانا از دیدگاه پرداخت خراج پیوسته به آریا بود (استرابو، X، ۵۱۶). هرودت زرنگیان را با ساکنان بیابان های مرکزی ایران تا بلوچستان و کرانه های اقیانوس پیوند می دهد (کتاب III، ۹۳). در پایان عهد هخامنشی درنگیانا به گفته ی آرین با آراخوزی در یک استان بود(آرین، III، ۱۰۲). دو ریشه ی زبان شناسی برای این استان پیشنهاد شده است: یکی زرنک(Zraⁿka) یعنی سرزمین دریا و دیگری از درنگ(Drang) بلوچی به معنی پرتگاه است و اشاره به جزیره ی کوه خواجه در هامون است.^{۶۴} استرابو از شهر پروفاتسیا(Prophathasia) در درنگیانا سخن به میان می آورد که شاید مرکز درنگیانا باشد(XI، ۸۰، ۸۱). این استان از شمال به هرات و از مغرب به پارت و کویر مرکزی ایران و از مشرق به افغانستان و از جنوب به گدروزی (بلوچستان) محدود می شد.^{۶۵} ظاهراً نام باستانی اصلی این جا «زربین» یا «زاریس» بوده که کتزیاس بدون مشخص کردن محل از آن نام برده و سپس ایزیدور آن را «پرین» نامیده است.^{۶۶} شواهد نشان می دهد که داریوش مردم درنگیانا و آراخوزیا را که همسایه بودند را در استان آراخوزیا قرار داده است.^{۶۷}

۱۵- هرات

آریا در فارسی باستان، هریوه(Haraiva) (DB، بند ۶) و در اوستا به صورت(Harōiva) آمده است(فرگرد، ۱، بند ۹؛ یشت ۱۰، بند ۱۴).^{۶۸} با آن که هرودت آریا را در ساتراپی پارت و خوارزم در منطقه ی مالیاتی شانزدهم قرار داده بود(کتاب III، ۹۳)؛ اما بعدها تبدیل به ساتراپی جداگانه ای به پایتختی ارته کوانه(Artakoana) شاید نزدیک هرات امروزی) شد.^{۶۹}

^{۵۹} - هاید ماری کخ، پژوهش های هخامنشی (پژوهش هایی بر پایه لوحه های باز یافته از تخت جمشید)، ص ۳۵.

^{۶۰} - فرای، تاریخ باستانی ایران، ۱۸۳.

^{۶۱} - کوک، ظهور هخامنشیان و بنیانگذاری امپراتوری هخامنشی، ص ۷۰.

^{۶۲} - شییمان، مبانی تاریخ پارتیان، ص ۳۷.

^{۶۳} - یعقوبی، ابن واضح، البلدان، ترجمه ی محمد آیتی، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۸۱)، ص ۴۷. برای آشنایی با متن عربی به صفحه ی سیزده ی همان کتاب نگاه کنید.

^{۶۴} - فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۱۸۴.

^{۶۵} - مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۱۳.

^{۶۶} - Cook, *The Persian Empire*, pp. ۱۸۷- ۱۸۸.

^{۶۷} - کخ، پژوهش های هخامنشی (پژوهش هایی بر پایه لوحه های باز یافته از تخت جمشید)، ص ۳۳.

^{۶۸} - ابراهیم پور داوود، یشت ها، (تهران، انتشارات اساطیر، جلد اول ۱۳۷۷)، ص ۴۳۱.

^{۶۹} - فرای، تاریخ باستانی ایران، ۱۸۴.

هم چنین در الواح گلی تخت جمشید به سندی بر می خوریم که به جایی با نام هر-ری-نو (Har-ri-nu) اشاره شده است، که به فارسی باستان می تواند (Harainya/Arinya) خوانده شود. از ترکیب الواحی که به آریا اشاره کرده، می توانیم گمان ببریم که مرکز ساتراپی شاید هرات باشد.^{۷۰} به علت این که هری رود از آن شهر می گذرد و با شهر هم نام است، می توان گفت شاید این نام نخست از آن رود بوده است. آریا از غرب به پارت از شرق به باختر از شمال به مرو و از جنوب به زرنگ «سیستان» محدود می شد.^{۷۱}

۱۶- خوارزم

در فارسی باستان، اووارزمی (Uvārazmiy) آمده است (DB، بند۶). در اوستا خواریزم (Xwārizem) آمده است. (یشت ۱۰، کرده ی ۴، بند ۱۴).^{۷۲} شاید بخش Xwar همان «خورشید» باشد؛ دومین بخش هم به احتمال نام «سرزمین» است. پس نام آن به معنی «سرزمین برآمدن خورشید» است.^{۷۳} مکنزی نظر متفاوتی دارد. او آغاز نام، یعنی Hwāra- را از ریشه کلمه (Xuār) «خوار» «پست، پایین» می داند و بخش پایانی این نام، یعنی (Zmi) همان زمین می داند. بنابراین خوارزمیا را به معنای «سرزمین پست» می داند و بیان می کند که چنین نامی برای سرزمین هایی که در پیرامون و پایین رودخانه های آمودریا، قرار دارند، مناسب است.^{۷۴} هردوت نیز سخنان مشابهی دارد و گوید: خوارزم دشتی است که کوه هایی آن را احاطه کرده اند و رودخانه ی جیحون در آن جاری است. (کتاب III، بند ۱۱۷). در هر حال خوارزم از مشرق به سغد و از مغرب به دریای ورکانه و از شمال به جیحون و دریاچه آرال محدود بود و به همین علت دریاچه ی آرال را به نام آن ایالت، دریای خوارزم نیز می گفتند.^{۷۵}

۱۷- باختر

نام این شهر در کتیبه های فارسی باستان، باختریش (Bāxtrish) آمده است (DB، بند۶) و در وندیداد آمده است که «چهارمین سرزمین و کشور نیکی که من (اهورا مزدا) آفریدم، «بلخ» زیبای افراشته درفش بود.» (فرگرد ۱، بند ۷).^{۷۶} این سرزمین را هردوت در ساتراپی دوازدهم قرار داده است (کتاب III، بند ۹۲). باختر سرزمین حاصلخیز بوده و همان جاست که اینک دشت میان افغانستان و ترکستان است و در جنوب آمودریا است. مرکز این سرزمین زیراسپه (زرین اسب) بوده است که شاید از رود باختر (Bactrus) نام گرفته باشد.^{۷۷} هنگامی که داریوش پادشاه شد، ساتراپ باختر دادرشیش بر خلاف دیگر ساتراپ ها که سر به شورش برداشته بودند، فرمانبردار او شد.^{۷۸} همچنین داریوش در کتیبه شوش گوید: «طلایی که در این

^{۷۰} - کخ، پژوهش های هخامنشی/پژوهش هایی بر پایه لوحه های باز یافته از تخت جمشید، ص ۳۴.

^{۷۱} - محمد جواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۱۲.

^{۷۲} - پور داوود، یشت ها، ص ۴۳۱.

^{۷۳} - لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۱۴۹.

^{۷۴} - دیوید مکنزی، «زبان و ادبیات خوارزمی»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، تاریخ ایران کمبریج ۳، ۱۳۷۷، ص ۸۵۰.

^{۷۵} - مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۱۳.

^{۷۶} - جلیل دوستخواه، اوستا: کهن ترین سرودها و متن های ایرانی، (تهران، انتشارات مروارید، چاپ دوازدهم ۱۳۸۷)، ص ۶۶۰.

^{۷۷} - H. G, Rawlinson, *Bactria: The history of a forgotten Empire*, (AMS press, New York, ۱۹۶۹), p. ۱۶.

^{۷۸} - هایدو معیری، باختر به روایت تاریخ، (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷)، ص ۳۲.

جا کار گذاشته شد از باختر (بلخ) آورده شد. «DSf, بند ۱۰). مرو بنا به کتیبه ی بیستون قسمتی از ساتراپی باختر به شمار می آمد و در حوضه ی رود مرغاب قرار داشت.^{۷۹} از شهرهای مهم زمان هخامنشی در این ساتراپی، مرکنده و مرگوش (مرو) یا مرگیانای یونانی بوده است.^{۸۰} ساتراپی بلخ از شمال به رود جیحون و از غرب به آریانا و از جنوب به کوه های هزار مسجد سفلی و از شرق به سرزمین قبایل ماساژت ها محدود بوده است.^{۸۱}

۱۸ -- سغد

در اوستا و فارسی باستان، سغد به معنی سرزمین و یا مردمی که در آن سکونت داشتند، به کار برده شده است. در کتیبه های داریوش و خشایارشا، نام سغد (Suguda) در شمار ساتراپی های هخامنشی آمده و اغلب با نام های بلخ، خوارزم و هرات که همسایگان نزدیکش بوده اند، همراه است.^{۸۲} دو بار در کتیبه های داریوش در تخت جمشید و همدان نام سغد با سکا در عبارتی به مضمون «سکاهای آن سوی سغد» آمده است. (DPh, PH, سطرهای ۸-۵). در مهریشت، سغد در میان مرو و هرات و خوارزم آمده است (یشت ۱۰، کرده ی ۴، بند ۱۴). در اوستا، سغد همیشه با نام گَوَ (Gava) همراه است. این واژه را بیلی به معنی «محل سکونت» خصوصاً ده یا شهر گرفته و ترکیبات نام برده ی آن را به معنی «سکونت در شهرهای کوچک» می داند.^{۸۳} حدود سغد بنا به نوشته های استرابو، رود جیحون در جنوب و رود سیحون در شمال بوده است (XI، ۲، ۱۱). مرکز این ساتراپی، بلخ امروزی و یا مرکنده (سمرقند) بوده است.

۱۹ - گنداره (قندهار)

شرق هرات شاید همان سرزمینی است که در فهرست های فارسی باستان، گنداره (Gaⁿdāra) نامیده شده است. (DB، بند ۶) و در سانسکریت، گندهار (Gaⁿdhāra) آمده است.^{۸۴} و در وندیداد با عنوان «وئِه کرته» (Vaēkarta) آمده است (فرگرد ۱، بند ۱۰). نویسندگان یونانی که از لشکرکشی اسکندر یاد کرده اند، نام پاروپامیساد (Paropamisadai) را برای این منطقه به کار برده اند. این به ریشه ی اوستایی اوپایری سئنه (Upāiri-saēna) «آن چه فرای (بلندی پرواز) عقاب می رود» بر می گردد که مقصود آن، رشته کوه بلند هندوکش یعنی منطقه غربی و شرقی کابل است.^{۸۵} این نام در الواح عیلامی به صورت ba-ra-u-ba-ra-e-za-na نوشته شده است.^{۸۶} گفته اند این منطقه تا رود سند ادامه داشته، اما شهری که اسکندر در پاروپامیساد بنا نهاد در کاپیسا یا در دشت کوه دامن قرار داشت.^{۸۷} شاید محل گنداره در دشت

^{۷۹} - ستوده، قلمرو شاهنشاهی هخامنشی، ص ۱۰۹.

۹۳- Cook, *The Persian Empire*, p. ۱۹۲.

^{۸۱} - مشکور، *ایران در عهد باستان*، ص ۱۳.

^{۸۲} - بدرالزمان قریب، *روایتی از تولد بودا (متن سغدی و ستره جاتکه)*، تهران، انتشارات سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، چاپ دوم (۱۳۸۶)، ص ۱۹؛ مارک درسدن، «زبان و ادبیات سغدی» تاریخ ایران کمبریج ج ۳، ۱۳۷۷، قسمت دوم، ص ۸۱۳.

^{۸۴} - H. W. Baily, *Khotanese Texts*, (Cambridge, ۱۹۴۵), p. ۱۴.

^{۸۵} - لوکوک، *کتیبه های هخامنشی*، ص ۱۵۳.

^{۸۵} - کخ، *همان*، ص ۳۷.

^{۸۶} - کخ، *همان*، ص ۳۷.

^{۸۷} - Cook, *The Persian Empire*, p. ۱۹۱.

پیشاور امروزی یا نزدیک به آن واقع در مدخل شرقی تنگه یا گذرگاه خیبر است و تا منطقه ی تاکسیلا امتداد داشته است.^{۸۸} هرودت از گنداره ای ها در کنار دادیکه و آپارتیته ها نام برده است (کتاب III، بند ۹۱) که آپارتیته ها شاید «آفریدی های» گذرگاه خیبر باشند.

۲۰- سکا

سکاها شاخه ای از اقوام آریایی بودند که در قلمرو وسیعی از مرزهای چین در شرق تا سواحل دانوب در غرب به زندگی چادر نشینی روزگار می گذراندند.^{۸۹} آنها از سده هشتم پ.م تا آغاز میلاد مسیح بر دشت های اوراسیا فرمان می راندند.^{۹۰} واژه ی سکا، که در فارسی باستان به صورت (Saka) آمده به معنی «رفتن، گشتن، گردیدن» و در اصل به معنای «سرگردان، خانه به دوش» است.^{۹۱} نام سکاها در فهرست اقوام در سفر پیدایش (سفر پیدایش، ۳، ۱۰) به صورت اشکناز آمده است و با واژه آشوری (Aškuza) مطابقت دارد.^{۹۲} یونانیان از آنان تحت عنوان اسکیت و سیت به معنی پیاله نام برده اند.^{۹۳}

مشخص کردن جغرافیای نژادی سکاها، در دوران فرمانروایی هخامنشیان کاری بسیار دشوار است. اما به حدس می توان گفت که مردم خاور نزدیک همه سکاها را یکی می پنداشتند؛ چنان که هرودت نیز می گوید: پارسیان همه سیت ها را «سکا» می نامیدند. (کتاب VII، ۶۴). در کتیبه های فارسی باستان در عهد هخامنشی نام چهار طایفه سکایی آمده است که عبارتند از: سکاهای هوم نوش (Saka:haumavargā) واقع در آسیای مرکزی، سکاهای تیزخود (Saka:tigraxaudā) واقع در شرق دریای خزر تا دریاچه آرال، سکاهای آن سوی سغد (para:Sugdām) : (Saka) که به نظر می رسد همان سکاهای هوم نوش باشند، و سکاهای آن سوی دریا (Saka:paradraya) سکاهای نواحی اوکراین.^{۹۴} از این میان سه عنوان اول مختص سکاهای شرق دریای خزر بوده و عنوان چهارم به سکاهای غربی اطلاق می شده است. مهم ترین سکاهای غربی که غالباً در دشت های جنوب روسیه امروزی می زیستند، عبارت بودند از: اسکیتی ها (اسکوتی ها)، سرمت ها و ماساگت ها.^{۹۵}

۲۱- تگوش (ستگیدی)

^{۸۸} - وخل سانک، هخامنشیان و هندوستان، ۱۵۲؛ لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۱۵۳.

^{۸۹} - تامارا تالبوت رایس، سکاها، ترجمه ی رقیه بهزادی، (تهران، انتشارات طهوری، چاپ دوم ۱۳۸۸)، ص ۱۰.

^{۹۰} - حسن رضایی باغ بیدی، تاریخ زبان های ایرانی، (تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸۸)، ص ۳۵.

^{۹۱} - اشتقاق این واژه از Saka- «سگ» در معنی مثبت آن «نگهبان گله» یا از ریشه باستانی Sak «نیرومند بودن» پذیرفتنی به نظر نمی رسد. نگاه کنید به: رضایی باغ

بیدی، تاریخ زبان های ایرانی، ص ۳۶.

^{۹۲} - لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۱۵۲.

^{۹۳} - مشکور، ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)، ص ۱۹۶.

^{۹۴} - اسامی سکاها در کتیبه ی A?Pa، سطرهای ۳۰-۱ و در کتیبه ی DNa، بند ۳ آمده است برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:

Kent, *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, pp. ۱۳۶-۱۳۷، ۱۵۶.

^{۹۵} - رضایی باغ بیدی، تاریخ زبان های ایرانی، ص ۳۶.

در فارسی باستان، تَنگوش (θataguš) آمده است که آن را به «سرزمین صد گاو ماده» معنی کرده اند. ولی این ریشه شناسی صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا بخش نخست نام آن که (Satta) است از هندی میانه به معنای «هفت» گرفته شده است و دومین بخش آن که در یونانی و بابلی به شکل gudu و هم چنین gušu آمده است نیز نمی تواند به معنی گاو باشد. این واژه به واژه ی اوستایی (guda) نزدیک است که به «شاخه» ای از رودخانه Rānhā اطلاق می شده است (یشت ۱۵، ۲۷). شاید نام این سرزمین به معنی «(رودخانه) هفت شاخه» باشد. به نظر می رسد، سرزمین «هفت رودخانه» در زبان ایرانی به سرزمین «صد گاو» ترجمه شده است.^{۹۶} با وجود این در مورد سرزمین ستگیدی و محل دقیق آن بحث های فراوانی وجود دارد. شاید این ناحیه همان سرزمین های اطراف مولتان امروزی بوده است.^{۹۷} در کتیبه ی بیستون (DB، بند۶) که هنوز هند جزء ساتراپی ها در نیامده بود از گنداره، سک، تنگوش، هرووتیش و مک یعنی ساتراپی های جنوب شرقی ایران با هم نام برده است. هرودت در تقسیم بندی خود، مردم تنگوش را با گنداره ای ها، دادیک ها و آپاری ها را در حوزه مالیاتی هفتم قرار داده است. (کتاب III، بند ۹۱)

۲۲- رنج یا آراخوزیا (هرووتیش)

نام این ساتراپی در کتیبه های فارسی باستان، هرووتیش (Harauvatiš) (DB، بند۶)، در اوستا به صورت (Harax^vaiti) (فرگرد ۱، بند ۱۲) و در عیلامی har- ra- u- ma- ti- iš آمده است.^{۹۸} گستره ی آراخوزیا (رنج) تا پیش از اسکند به درستی بر ما روشن نیست؛^{۹۹} اما استرابو محدوده آراخوزیا را به رود سند می رساند (XI، ۱۱، ۱) که البته قبول این مساله دشوار می نماید؛ زیرا منطقه ی قندهار، از طریق گذرگاه خیبر به رود سند می رسید. شاید مقر و پایتخت این ساتراپی دژ ارشاده بوده است. منطقه ای که در کتیبه بیستون با عنوان کاپیشکانی (Kāpišakāni) (DB، ستون III، بند ۱۰) آمده، احتمالاً همان کاپیسا در دشت کوه دامن در شمال کابل باشد که در آن زمان جزء آراخوزیا بوده است.^{۱۰۰} هرودت نام آراخوزیا را در فهرست ساتراپی ها و در ارتش خشیارشا ذکر نمی کند، اما جغرافیدانان عرب منطقه رنج را از توابع زرنج به شمار می آورند.^{۱۰۱} به طور کلی شاید بتوان گفت در قسمت شمال شرق آراخوزیا (رنج)، سرزمین تته گوش و در جنوب غربی، زرنج و در شرق، سرزمین های پست قندهار واقع شده بود.

۲۳- مک (مکران)

^{۹۶} - لوکوک، همان، صص ۱۵۰-۱۵۱.

^{۹۷} - وخل سانگ، هخامنشیان و هندوستان، ۱۵۲؛ ویلم وخل سانگ، "ملاحظات درباره ایران خاوری در دوره هخامنشی پسین"، تاریخ هخامنشیان: منابع، ساختار و نتیجه

گیری، کارگاه هخامنشی، جلد اول، ۱۳۸۸، ص ۲۹۶.

^{۹۸} - چنگیز مولایی، راهنمای زبان فارسی باستان، ص ۲۴۴.

^{۹۹} - فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۱۸۵.

^{۱۰۰} - Cook, *The Persian Empire*, p. ۱۸۸.

^{۱۰۱} - یعقوبی، البلدان، ص ۴۷.

در کتیبه های هخامنشی بارها از مک (Maka) به عنوان یک سرزمین نام برده شده است.^{۱۰۲} محل دقیق مکان جغرافیایی مک روشن نیست. در حالیکه رُف تردید دارد که کشور مک را در عمان یا در مکران ایران یا واقع در دو سوی ساحل خلیج فارس قرار دهد؛ پاتس آشکارا شبه جزیره عمان را ترجیح می دهد اگر چه مکران را نیز منتفی نمی داند.^{۱۰۳} هرودت هنگام توصیف نومُس چهاردهم از «ساگارتی ها، زرنگی ها، تمانیان و موک ها ...» نام می برد (کتاب III، بند ۹۳) که این موک ها شاید اشاره ای به منطقه مک باشد که البته تعیین دقیق محل آن ناممکن است. در هر حال بنا بر الواح باروی تخت جمشید، می توان گفت ناحیه مک در امتداد راه دریایی که ایران و به خصوص پارس را از طریق خلیج فارس به هندوش متصل می کرد، قرار داشت.^{۱۰۴} شاید مرکز این ساتراپی جایی در شبه جزیره عربستان قرار داشته است.^{۱۰۵} در کتیبه های داریوش، مکیان جزء اسامی پایانی نام برده می شوند. تنها از طریق الواح عیلامی تخت جمشید اثبات می شود که مک استان جداگانه ای با ساتراپی ویژه بوده است.^{۱۰۶}

با تأمل و مقایسه تعداد سرزمین های ذکر شده در کتیبه های مختلف هخامنشیان نشان می دهد که علاوه بر ۲۳ سرزمین و اقوام تحت سلطه که در کتیبه بیستون از آن ها سخن رفته است و ما در بالا به آنها پرداختیم و سرزمین هند که بعدها توسط داریوش فتح شد یعنی جمعاً نام ۲۴ سرزمین اصلی در بسیاری از کتیبه های این دوره تکرار شده اند و مابقی سرزمین ها، که بعضی اوقات تعداد آنها تا ۳۰ ساتراپ در کتیبه داریوش در نقش رستم (DNA، بند ۳) می رسد از اهمیت ثانوی برخوردار بوده و مکرراً دچار تغییر و دگرگونی می شوند که آن می تواند ناشی از تحولات سیاسی و یا تغییرات اداری بوده باشد. به عنوان مثال اگر چه خشیارشا در کتیبه دیوان از دو سرزمین جدید، یعنی داهه و آکوفچیا نام می برد، اما به نظر می رسد که این ها در واقع فتوحات جدیدی نبود که در زمان خشیارشا انجام شده باشد، بلکه سرزمین داهه را که در شرق دریای خزر از سرزمین سکاهای تیزخود جدا و ایالت آکوفچیا در منطقه کوهستانی بشاگرد را نیز از ایالت مکران جدا کرد و این دو رابه صورت دو استان مستقل سامان داد.

از طرفی به نظر می رسد محدوده های جغرافیایی هر ساتراپی تقریباً منطبق بر گستره قومی و سیاسی آن سرزمینی بود که به همان نام خوانده می شدند. شاید همان طور که مرزهای اصلی شاهنشاهی هخامنشی را موانع طبیعی تشکیل می داد، محدوده جغرافیایی بسیاری از ساتراپی ها را نیز مرز های طبیعی مانند کوه، رود، دشت و دریاچه ای تشکیل می داد. البته با توجه به جنگ ها و شورش هایی که در مرزهای غربی و قلمرو جغرافیایی غرب شاهنشاهی هخامنشی روی می داد، تغییرات قلمرو جغرافیایی در این محدوده بیشتر بوده است، ضمن این که به علت گزارش های مورخان یونانی از قلمرو های غربی ایران، اطلاعات بیشتری نسبت به این مناطق وجود دارد. اما مناطق شرقی ایران، بیشتر از کتیبه ها، الواح و یافته های

^{۱۰۲} - لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۱۵۶.

^{۱۰۳} - سال، هخامنشیان در خلیج فارس، ص ۱۷۶-۱۷۵.

^{۱۰۴} - همان، ص ۱۷۶.

^{۱۰۵} - کخ، پژوهش های هخامنشی (پژوهش هایی بر پایه لوحه های باز یافته از تخت جمشید)، ص ۲۵.

^{۱۰۶} - همان، ص ۲۴.

باستان شناسی قابل شناسایی است. امید است در آینده با گسترش کاوش های باستان شناسی، تشخیص قلمرو جغرافیای عهد هخامنشی کامل تر گردد.

اختصارات:

کارگاه هخامنشی، جلد ۴، ۱۳۸۸: تاریخ هخامنشیان مرکز و پیرامون، از مجموعه گزارش های کارگاه پژوهشی تاریخ هخامنشی دانشگاه خرونینگن در سال ۱۹۸۶، ویراستاران هلن سانسیسی وردنبورخ و آملی کورت، ترجمه ی مرتضی ثاقب فر، (تهران، انتشارات توس، جلد چهارم ۱۳۸۸).

تاریخ ایران کمبریج ج ۳، ۱۳۷۷: از مجموعه کمبریج، ترجمه ی حسن انوشه، (تهران، انتشارات امیر کبیر، جلد سوم، قسمت دوم ۱۳۷۷).

داریوش بیستون	: DB
داریوش پرسپولیس	: Dpe
داریوش پرسپولیس	: Dph
داریوش نقش رستم	: DN
داریوش شوش	: DSf

کتاب شناسی الف) منابع فارسی

آرین، لشکرکشی اسکندر، ترجمه ی محسن خادم، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۸).

آمیة، پیر، تاریخ عیلام، ترجمه ی شیرین بیانی، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۲).

احتشام، مرتضی، ایران در زمان هخامنشیان، (تهران، چاپخانه زر، ۲۵۳۵).

ارفعی، عبدالمجید، "جاده ی شاهی شوش تخت جمشید" در قافله سالار سخن، (تهران، ۱۳۷۰) خانلری، ۲۹-۴۵.

استرابو، جغرافیای استرابو (سرزمین های زیر فرمان هخامنشی)، ترجمه ی همایون صنعتی زاده (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲).

- ایمان پور، محمد تقی، "ریشه شناسی و وجه تسمیه پاسارگاد اولین پایتخت پارسیان"، *فصلنامه ی مطالعات تاریخی مجله* دانشکده ادبیات و علوم انسانی، (مشهد، ۱۳۸۶) سال چهارم، شماره ۱۵۶، صص ۱۵-۱.
- _____ "مکان جغرافیایی پارسوا، پارسواش و پارسوماش"، *فصلنامه ی مطالعات تاریخی ضمیمه ی مجله ی دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی مشهد*، (مشهد، ۱۳۸۲) سال اول، شماره های اول و دوم، صص ۲۹-۴۷.
- بریان، پی یر، *تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کورش تا اسکندر)*، ترجمه ی دکتر مهدی سمسار، (تهران، انتشارات زریاب، چاپ سوم، جلد اول ۱۳۷۹).
- بهزادی، رقیه، *قوم های کهن در قفقاز، ماورای قفقاز، بین النهرین و هلال حاصلخیز*، (تهران، نشر نی، چاپ دوم ۱۳۸۴).
- بیانی، شیرین، *تاریخ ایران باستان (۲): از ورود آریاییها به ایران تا پایان هخامنشیان*، (تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم ۱۳۸۵).
- پور داوود، ابراهیم، *یشت ها*، (تهران، انتشارات اساطیر، جلد اول ۱۳۷۷).
- خلیلی، مهیار، (ویراستار)، *خلاصه ی تاریخ کنزیاس از کورش تا اردشیر (معروف به خلاصه فوتیوس)*، ترجمه ی کامیاب خلیلی، (تهران، نشر کارنگ، ۱۳۸۰).
- داندامایف، محمد. آ، "دولت هخامنشی"، *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*، ترجمه ی کیخسرو کشاورز، (تهران، مروارید، چاپ دوم ۱۳۸۶).
- _____، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه ی خشایار بهاری، (تهران، نشر کارنگ، ۱۳۸۱).
- درسدن، مارک، «زبان و ادبیات سعدی»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، تاریخ ایران کمبریج ج ۳، ۱۳۷۷.
- دوستخواه، جلیل، *اوستا: کهن ترین سرودها و متن های ایرانی*، (تهران، انتشارات مروارید، چاپ دوازدهم ۱۳۸۷).
- دیاکونف، ایگور میخائیلویچ، *تاریخ ماد*، ترجمه ی کریم کشاورز، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۷۷).
- رایس، تامارا تالبوت، *سکاه*، ترجمه ی رقیه بهزادی، (تهران، انتشارات طهوری، چاپ دوم ۱۳۸۸).
- رضایی باغ بیدی، حسن، *تاریخ زبان های ایرانی*، (تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸۸).
- سال، ژان فرانسوا، "هخامنشیان در خلیج فارس"، *تاریخ هخامنشیان: مرکز و پیرامون*، کارگاه هخامنشی، جلد ۴، ۱۳۸۸.

ستوده، حسینقلی، "قلمرو شاهنشاهی هخامنشی"، *مجله ی بررسی های تاریخی*، (تهران، ۱۳۵۰)، شماره ی مسلسل ۳۴-۳۳، مهر شماره مخصوص، ۷۲-۱۲۶.

سوزینی فرانسواز، گری یو و دیگران، *سنگ نبشته داریوش بزرگ در بیستون (عیلامی - هخامنشی)*، ترجمه ی داریوش اکبر زاده، (تهران، موسسه فرهنگی انتشاراتی پازینه، ۱۳۸۷).

سیسیلی، دیودور، *ایران و شرق باستان در کتابخانه ی تاریخی*، ترجمه ی حمید بیکنس شورکایی، اسماعیل سنگاری، (تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۴).

شیپمان، کلاوس، *مبانی تاریخ پارتیان*، ترجمه ی هوشنگ صادقی، (تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۴).

علیزاده، عباس، *شکل گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام باستان*، (تهران، انتشارات سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، ۱۳۸۷).

فرای، ریچارد نلسون، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه ی مسعود رجب نیا، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۸۸).

قریب، بدرالزمان، *روایتی از تولد بودا (متن سغدی وسنتره جاتکه)*، (تهران، انتشارات سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، چاپ دوم ۱۳۸۶).

کخ، هایدی ماری، *پژوهش های هخامنشی (پژوهش هایی بر پایه لوحه های باز یافته از تخت جمشید)*، ترجمه ی امیر حسین شالچی، (تهران، نشر آتیه، ۱۳۷۹).

کورت، آملی، "بابلیه هخامنشی: منابع و مشکلات"، *تاریخ هخامنشیان: مرکز و پیرامون*، کارگاه هخامنشی، جلد ۴، ۱۳۸۸.

کوک، جان مانوئل، "ظهور هخامنشیان و بنیانگذاری امپراتوری هخامنشی"، *تاریخ ایران (دوره ی هخامنشیان)*، از مجموعه ی کمبریج، جلد دوم، ترجمه ی مرتضی ثاقب فر، (تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۵).

گراف، دیویدف، "عربستان در دوره ی هخامنشیان"، *تاریخ هخامنشیان: مرکز و پیرامون*، کارگاه هخامنشی، جلد ۴، ۱۳۸۸.

لوکوک، پی یر، *کتیبه های هخامنشی*، ترجمه ی نازیلا خلخالی، (تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ دوم ۱۳۸۶).

مالبرن لبا، فلورانس، *سنگ نبشته داریوش بزرگ در بیستون؛ رونوشت اکدی (بابلی)*، آوانویسی، برگردان فارسی و واژه نامه داریوش اکبر زاده، (تهران، موسسه فرهنگی انتشاراتی پازینه، ۱۳۸۹).

محمدی فر، یعقوب، *باستان شناسی و هنر اشکانی*، (تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۷).

مشکور، محمد جواد، *ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)*، (تهران، انتشارات اشرفی، چاپ پنجم ۱۳۶۷).

_____، *تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان «پارتیان یا پهلویان قدیم»*، (تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ سوم ۱۳۷۴).

معیری، هاید، *باختر به روایت تاریخ*، (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷).
مکنزی، دیوید، "زبان و ادبیات خوارزمی"، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، تاریخ ایران کمبریج ج ۳، ۱۳۷۷
ملک زاده، فرخ، "نقش ساتراپی های تابعه در شاهنشاهی هخامنشی"، *مجله ی بررسی های تاریخی*، (تهران، ۱۳۵۱)، شماره ی ششم، سال هفتم، ۲۹-۱۵.

مولایی، چنگیز، *راهنمای زبان فارسی باستان* (دستور زبان، گزیده ی متون، واژه نامه)، (تهران، نشر مهرنامک، چاپ دوم ۱۳۸۷).
وخل سانگ، ویلم، *گهخامنشیان و هندوستان*، "تاریخ هخامنشیان مرکز و پیرامون"، کارگاه هخامنشی، جلد ۴، ۱۳۸۸.

_____، "ملاحظات درباره ایران خاوری در دوره هخامنشی پسین"، *تاریخ هخامنشیان: منابع، ساختار و نتیجه گیری*، کارگاه هخامنشی، جلد اول ۱۳۸۸.

ورستاندیک، آندره، *تاریخ امپراتوری اشکانیان*، ترجمه ی محمود بهفروزی، (تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۶).

ویسهوفر، یوزف، *تاریخ پارس از اسکندر مقدونی تا مهرداد اشکانی*، ترجمه ی هوشنگ صادقی، (تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۸).

هرودت، *تواریخ*، ترجمه ی ع. وحید مازندرانی، (تهران، انتشارات افراسیاب، چاپ دوم ۱۳۸۰).

یعقوبی، ابن واضح، *البلدان*، ترجمه ی محمد آیتی، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۸۱).

(ب) منابع لاتین:

Bae, Chul-Hyun, *Comparative Studies of King Darius's Bisitun Inscription*, A Phd thesis that has been submitted to Harvard Unuversity (Harvard University, ۲۰۰۴).

Baily, H. W. , *Khotanese Texts*,(Cambriddge, ۱۹۴۵), pp.۱۲-۲۳.

- Brosius, M, *The Persian Empire from Cyrus II to Artaxerxes I*, (London, The London Association of Classical Teachers, ۲۰۰۰).
- Cook, J.M, *The Persian Empire*, (New York, Chaucer press, ۱۹۸۳).
- Imanpour, M.T, "The Medes and Persians: Were the Persians ever Ruled by the Medes?", *Nāme-ye Irān-e Bāstān* (The International Journal of Ancient Iranian Studies), (Tehran, ۲۰۰۲-۲۰۰۳).
- Imanpour, M.T, The land of Parsa, The first Persian homeland, *The doctoral dissertation* submitted to University of Manchester (Manchester, ۱۹۹۸).
- Kent, R.G., *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, (American Oriental Society, New Haven, Connecticut, ۱۹۵۳ second edition).
- Kuhrt, Amelie, *The Persian Empire: A Corpus of sources from the Achaemenid Period*, vol. ۱ & ۲, (Routledge, New York).
- Levine, L. D, 'Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros-II', *Iran*, ۱۹۷۴, No. ۱۲, pp. ۹۹-۱۲۲.
- Pézar, M., *Mission à Bender Bouchir. Mémoires de la Délégation en Perse* ۱۵ (Paris, ۱۹۱۴).
- Potts, D.T, *The Archaeology of Elam: Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*, (Cambridge, ۱۹۹۹).
- Rawlinson, H. G, *Bactria: The history of a forgotten Empire*, (AMs press, New York, ۱۹۶۹).
- Roaf, M., "The Subject People on the Base of the Statue of Darius", *CDAFI* ۴, (۱۹۷۴), pp ۷۳-۱۶۰.
- Xenophon, *Cyropaedia*, W. M. Miller (trans.), in two vols., (Cambridge, Massachusetts, Harvard University press, ۱۹۱۴-۲۵).

Analytical Examination of Administral and Geographical Boundaries of Achaemenid Satrapies in Bistoun Inscription

By: Dr Mohammad-Taghi Imanpour (Assistant Professor at Ferdowsi University of Mashhad)

Ali-Akbar Shahabadi (MA in Ancient History of Iran)

Abstract:

After victory over the Medes, Lydians and Babylonian, Cyrus the Great founded Achaemenid Kingdom. His successors, Cambyses and then Darius the Great extended his territories from Send River in the East to Mediterranean Sea and Nile River in the West. To administrate this Great Empire correctly, Darius the Great divided this Empire to various satrapies which their name has been reflected in Bistoun Inscription.

In this paper, it has been tried, based on Bistoun Inscription and its comparison with other Achaemenid Inscriptions and other sources such as Greeks and Hebrew Texts and Archaeological materials and Linguistics data to establish the Achaemenid Satrapies boundaries. Finally by following the historical research methodology, it would also try to analysis the causes of some change in number, geographical boundaries and political position of each satrapy in other Achaemenid Inscriptions.

Key words: Cyrus the Great, Darius the Great, Achaemenid satrapy, Achaemenid Inscription,

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.